

بسیاری از داروهای مورد استفاده بدون نسخه از جمله داروی ضد سر فقه، سر ماخوردگی، و ... باعث گیجی ناخواسته می شوند که ممکن است رانندگی را با مشکل روبه رو کند.

فعالان محیط زیست یاد غلامعلی بسکی را بزرگ داشتند

احترام به مردی که سنگ قبر نداشت

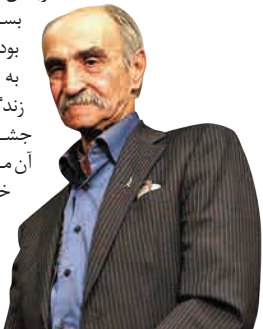
صلح بود؛ صلح انسان با طبیعت، با حیوانات و گیاهان و تمام مخلوقات خداوند. خام خوار بود و زباله تولید نمی کرد، شونده ها برایش بی معنی بودند، زندگی هم نوایی با طبیعت داشت و در آخر هم زیر درختی تنومند آرامید و وصیت کرد هیچ گاه برایش سنگ قبر نگذارند تا روی قبرش گیاه بروید. در مراسم بزرگداشت دکتر بسکی، عبدالحسین وهاب زاده، اسماعیل کهرم، غلامرضا خاکی و خلیل فرشباف سخنرانی کردند و سعی کردند بخش های مختلف زندگی او را به نمایش بگذارند.

مانند صحبت هایش

عمل می کرد

جامی است که عقل آفرین می زندش صدبوسه ز مهر بر جبین می زندش این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش! اسماعیل کهرم، بوم شناس و کنگشگر محیط زیست دومین سخنران این بزرگداشت بود که صحبت هایش را با این شعر شروع کرد و ادامه داد: «مرثیه بس است. جامعه ما به اندازه کافی دچار غم باد و غم زده است، بنابراین فکر می کنم امشب ما آمده ایم این جاتایک زندگی را جشن بگیریم، یک زندگی پرثمر. دکتر بسکی این جهان را به مراتب بهتر از زمانی که یافته بود، ترک کرد. تصور می کنم دکتر بسکی بر اثر معالجه بیمارهای متعدد در طول سال ها به این نتیجه رسید که امراض محیط زیست است. امراض مسائلی است که هوا و آب و خاک و گیاهان ما را دربر گرفته است. ایشان هیچ وقت از حیات وحش صحبت نکردند ولی یک دفعه در کاشان خدمت ایشان رسیدم، دکتر گفت کهرم صدای پرندای که می گفتم را تقلید کن. وقتی صدای چاکو ک آسمانی را در آوردم دکتر بسکی در خلسه ای رفته بود و چشم هایش راسته بود.» کهرم با اشاره به این که بسکی تحصیلات محیط زیست نداشت ادامه داد: «ها دانش آموخته های فراوانی در محیط زیست داریم که نوشته، مقاله و حتی کتابی از خود به جا نمی گذارند، اما دکتر بسکی به اندازه همه آنها مثرمتر بود تا جایی که بعضی ها او را پدر محیط زیست نامیدند. چرا او این همه تاثیر گذار بود؟ تا جایی که همه ایشان را به عنوان یک شخصیت زیست محیطی می شناختند. کلام دکتر بسکی تاثیر گذار بود چون به آن چه می گفت خودش عمل می کرد و هیچ گاه کسی خلاف آن را ندید. دوم این که خیلی ساده صحبت می کرد به طوری که نیاز نبود لیسانس و فوق لیسانس داشته باشید تا متوجه صحبت هایش باشید.»

این کنگشگر محیط زیست در مورد این ویژگی های دکتر بسکی خاطراتی تعریف کرد: «در برنامه ای تلویزیونی از کشاورزی پرسید غلامرضا پارسال تا کجا تو ذرت می کاشتی؟ گفت آقا گفت تا همین جا. پرسید امسال تا کجا ذرت کاشتی؟ گفت آقا تا صدمتر رفته. دکتر در جوابش گفت خب زمین گرم شده. این صحبت علمی نیست ولی صحبت صاف و پوست کنده دکتر بسکی به هدف می زد. ۲۰ میلیون زارع ایرانی حرفش را باور می کردند! این هنر دکتر بسکی بود. به زبان هومانتاش حرف می زد. به زبان غیر علمی و قابل فهم صحبت می کرد.» کهرم با آرزوی به دوران تحصیلش گفت: «زمانی که تحصیل می کردیم، می گفتند در کشورهای جهان سوم شما دو طبقه دارید؛ طبقه ای بسیار تحصیل کرده که از زبان خاص خودشان استفاده می کنند و طبقه دیگر مردم که متوجه آن زبان نمی شوند. دکتر بسکی واسطه ای بود بین این دو زبان. به نظر شما چنین زندگی ای را نباید جشن گرفت، نباید از آن مدل برداشت؟ از خدا متشکریم که ما را با شخصیت های متفاوتی همچون دکتر بسکی آشنا کرد.»



به عنوان متولی موقوفات دکتر بسکی بسیار مسیر سختی در پیش دارم، هر چند اهتمام مان این خواهد بود که مسیر ایشان را ادامه دهیم اما این گمان هم می رود شاید نتوانیم به تنهایی این راه را ادامه بدهیم، برای همین چشم به دستان یاریگر شمامست و ذهن های توانای شما که چه کنیم تا راه دکتر بسکی بیش از پیش روشن تر و موثر تر باشد.» فرشباف با اشاره به سبزه نامه دادیم داد: «سبزه نامه را بعد از خاموشی ایشان تشکیل دادیم تا این صدا خاموش نشود. هر چند مثل ایشان نتوانستیم فریاد

غلامرضا خاکی، مدرس دانشگاه و مولف، سخنران بعدی بود که تلاش کرد زندگی دکتر بسکی را از ساخت متفاوتی نسبت به سایر سخنرانان باز گو کند. خاکی در ابتدای صحبت هایش به نگاه عرفانی دکتر بسکی به طبیعت پرداخت: «طبیعت برای طبیعت یک سخن است. نگران محیط زیست بودن برای بقایک مسأله و نگران محیط زیست بودن برای بقای زنده ماندن انسان برای این که بتواند به سوی یک آرمان بزرگتر جهت گیری کند، مسأله دیگری است که به نظر من دکتر بسکی چنین نگاهی به محیط زیست داشت.» این مدرس دانشگاه با تکیه بر دست نوشته های دکتر بسکی ادامه داد: «زندگی بسکی نشان از این دارد که ایشان سراسر عمر در پی آواز حقیقت بوده اند. انسان های بزرگی می میرند و با نوع رابطه و نسبتی که با جهان داشتند، همواره بر دیگران تأثیر می گذارند. دکتر بسکی یکی از مصادیق این سخن است. در این سخنرانی در گام اول به آشخورهای فکری و عملی دکتر بسکی می پردازم و در گام دوم تحلیلی می دهم از راز مقبره دکتر.»

این مولف توضیح آیشخورهای فکری و عملی دکتر بسکی را در سه کلمه می داند: «ایشان یک عملگر ای معنوی مسئول بود در برابر جهان؛ خوب شدن و جهان، اما چه کسانی دکتر بسکی را به جایی رساندند که ما ایشان را با قداست یاد می کنیم؟ چهار وزنه شخصیتی و فکری تاثیر گذار بر زندگی دکتر بسکی عبارتند از: آلبرت شواریتر در رأس، تولستوی و بعد گاندی و بعد مولانا. می شود گفت سیر تکامل وجودی دکتر بسکی از آلبرت شواریتر شروع و به مولانا ختم می شود.»

خاکی در ادامه صحبت هایش به آلبرت شواریتر اشاره می کند تا راز عملگرایی دکتر بسکی را فاش کند: «شواریتر در چندسطری که آخر عمرش نوشت، گفت آن چه بر قلمم جاری شده است تنها در فرصت چرت و خواب نوشتم، اما الان از این هم پشیمانم چون در فاصله چرت و خواب هم می شد به کلبه یک آفریقای سر کشید. این راز نوشتن دکتر بسکی است. کسی که می توانست در خلوت جنگل بنشیند و ما امروز ده ها کتاب از ایشان داشته باشیم.»

این مدرس دانشگاه در ادامه به تولستوی

شواریتر، تولستوی، گاندی و مولانا

اشاره کرد؛ مردی که همه زندگی را ترک گفت و به سوی درویش وار زیستن حرکت کرد: «تولستوی می نویسد هر گاه به مدرسه بامی گذارم و با چهره های کثیف و موهای ژولیده روبه رو می شوم، دستخوش انزاج می شوم و همان حالتی به من دست می دهد که بارها با دیدن شراب خواران مست در من ایجاد شده. ای خدای بزرگ چگونه می توانم آنها را نجات دهم؟ نمی دانم به کدام یک کمک کنم؟ من آموزش و پرورش را فقط برای توده های می خواهم نه کس دیگری، مگر این که بتوانم پوشکین های آینده را از غرق شدن رهایی بخشم. این راز مدرسه و سراهایی است که دکتر بسکی بنا گذاشت.» خاکی در ادامه به گاندی پرداخت: «وقتی از گاندی پرسیدند پیام تو چیست؟ گفت زندگی ام پیام من است. امروز باید لحظه به لحظه زندگی دکتر بسکی را کند و کاو کنیم تا تأثیر می گذارند. دکتر بسکی یکی از مصادیق این سخن است. در این سخنرانی در گام اول به آشخورهای فکری و عملی دکتر بسکی می پردازم و در گام دوم تحلیلی می دهم از راز مقبره دکتر.»

در ادامه این مولف به مولانا اشاره می کند تا مسئول بودن دکتر بسکی را تعریف کند: «معین الدین پروانه به مولانا می گوید در واقع اصل عمل است. این سخن به مولانا بر می خورد و می گوید در ولایت ما و قوم مان از شاعری ننگ تر نبود. مولانا ادامه می دهد: کواهل عمل و طالب عمل تا به ایشان عمل نماییم؟ حالی تو طالب گفتی گوش نهاده تا چیزی بشنوی؟ و چون نگویی ملول شوی. طالب عمل شو تا بمانی. در عالم مردی می طلیم تا به آن عمل نماییم چون مشغری عمل نمی یابیم، مشغری گفت می یابیم، به گفت مشغولیم. یک عاشق می تواند متوجه شود که دکتر بسکی چگونه این راز است.»

خاکی درباره راز وصیت دکتر بسکی هم گفت: «این بیت مولانا نشان از چرایی وصیت دکتر بسکی برای خاک کردنش زیر درختی و نداشتن سنگ قبر است:

مبادا نستیم، مایلین تن نه اییم
ازوای تن به یزدان می زییم
ای خنک آن را که ذات خود شناخت

این مدرس دانشگاه در ریاض سرمدی قصری ساخت»



به نظر من در مسیری که دکتر بسکی آغاز کردند عاشق ترین عاشقان بودند. سبانی را امانداری کرده ایم و نیاز به کمک همگان داریم تا اگر دست نوشته، عکس یا خاطره ای از دکتر دارند برایمان بفرستند تا آرشیوی درست کنیم و بتوانیم تصویر درستی از ایشان داشته باشیم.» داماد دکتر بسکی در آخر صحبت هایش چنین گفت: «ایشان بسیار پرتوان بودند در ناامید نشدن و هیچ دری را به روی خود بسته نمی دیدند. صدها بار در می دلدند و ناامید نمی شدند.»

بنیم ولی سعی کردیم نجوای ایشان را به گوش علاقه مندان برسانیم، بنیاد علمی دکتر بسکی حالا محلی است برای فعالیت های پژوهشی، علمی و فرهنگی در عرصه های مختلف. پارکی به نام پارک دکتر بسکی به کمک شورای شهر در مساحت نزدیک به دو هکتار داریم که قرار است سه سینما در آن ساخته شود تا به نمایش فیلم های مستند محیط زیستی بپردازد و کارهایی در سطح بین الملل انجام بدهیم. بحث این است که دکتر بسکی کارهایی که کردند بسلان راهی بود که ما آنها را باید طی کنیم.

خلیل فرشباف، داماد دکتر بسکی و سخنران آخر این بزرگداشت، صحبت هایش را این گونه شروع کرد: «حدود ۴۰ سال یاد دکتر بودن، با او دیدن، فریاد هایش را شنیدن و غم و قصه هایش را چشیدن فراوان صحبت است برای گفتن از فراز و فرود تلاش های دکتر بسکی.» فرشباف در ادامه گفت: «باید بگویم مفاخر ادبی، علمی، محیط زیستی، اجتماعی و سیاسی هر کشوری بخشی از هویت آن کشور و جامعه اند. هر برنامه ای که به یاد این مفاخر برگزار شود، بهانه ای

در ناامید نشدن بسیار پر توان بودند

«فرزند یک خانواده روستایی، به شهر می آید، در شهر کوچکی مانند سبزوار درس می خواند، وارد دانشگاه می شود، ادامه می دهد، تخصص می گیرد و برای خدمت به مردم منطقه محروم، راهی ترکمن صحرا می شود. در آن جا شروع به مداوا و تأسیس نخستین بیمارستان در آن منطقه می کند. ابتدا نظرش مداوای بیماران است، ولی بعد آرام آرام می رود به آنجایی که به جای بیمار باید کل جامعه درمان شود و در آخر به آن جا می رسد که جهان و هر آن چه در آن است، یکپارچه اند؛ انسان ها و طبیعت و اینها را نمی توان را جدا دید. او در مسیری که می رود خدمت مردم را در پیش می گیرد، محبوبیت، ثروت و شهرت پیدا می کند، اما هیچ کدام از اینها او را راضی نمی کند. او هر روز دایره توجهش را می خواهد گسترش بدهد. به پشتیبانی بیماران لاعلاج روی می آورد؛ راضی نمی شود و می رود سراغ بچه های با استعداد تا آنها را کمک کند در آینده منشأ آثری شوند؛ این هم راضی اش نمی کند. به گسترش علم به واسطه خانه علم می پردازد، راضی اش نمی کند و او می خواهد هر روز دایره توجهش گسترده تر باشد. بعد از همه اینها وارد دایره محیط زیست می شود. نخست به جنگل گلستان و جنگل ملی کنار دستش توجه دارد و سعی می کند با همکاری دست اندر کاران و بومی ها برای حفاظت از پارک کاری کند، ولی باز همین هم او را راضی نمی کند. هر روز به یک چیز جدیدی می رسید و سعی می کرد آن را گسترش بدهد. مثلاً در طبیعت به درخت توجه کرد. کمتر دیده شده از جانوران صحبت کنند. او دریافت بود اگر درخت سالم باشد، طبیعت سالم است. او به الگوهای پایدار بومی در کشور علاقه مند شد و اینها را در گوشه و کنار کشور پیدا می کرد و سعی داشت از آنها چیزی بیاموزد و آنها را ترویج کند. روزی نجار مشهدی را یافت که بیشتر از ۱۴۰ متر زمین نداشت و همه آن را ساختمان ساخته و بالای ساختمانش باغچه ای داشت پر از درخت و گل و میوه مورد نیازش را از همان باغچه برداشت می کرد. روزگار دیگری به سراغ روستایی شاهرودی می رفت که با دست از چاه آب می کشید و موها را آبیاری می کرد. روز دیگری به کوهپایه های مشهد می رود تا چوپانی را ببیند که زمین را در کوهپایه خریده که بیشتر از شیر یک سماور آب ندارد و با استفاده از الگوهای حفاظت از آب و خاک که پدرنمان آنها را با درایت یافته اند درختکاری کرده بود. از او می توان زیاد صحبت کرد.» عبدالحسین وهاب زاده، بوم شناس و مترجم و از صاحب نظران برجسته

